

طبقه کارگر پاسخ شایسته ای به شورای عالی کار خواهد داد!

با گذشت نزدیک به سه ماه از سال جدید بالاخره شورای عالی کار در شامگاه شنبه هفدهم خرداد توافق خود را بر سر حداقل دستمزد را اعلام نمود. می دانیم که قبلا در بیستم فروردین شورای عالی کار میزان حداقل دستمزد کارگران را برای سال ۱۳۹۹ با افزودن بیست و یک در صد به دستمزد سال گذشته، یک میلیون و هشت صد و سی و پنج هزار تومان اعلام کرده بود. این رقم آنچنان بی شرمانه بود که حتی نمایندگان به اصطلاح کارگری، همانهایی که بازوان دراز شده دولت در این شورا هستند، سرو صدایشان بلند شده و توافقمه را امضاء نکردند. و اکنون با گذشت نزدیک به دو ماه و کش و قوسها و چانه زنیهای طرفین و شکایت تشکل های زرد کارگری وابسته به خانه کارگر به دیوان عدالت اداری جهت بازنگری سازمان بازرسی و دیوان شورای عالی کار در حداقل دستمزد و حتی اعتراضات تعدادی از نمایندگان مجلس رژیم، یکبار دیگر شورای عالی کار پس از به تأخیر انداختن چند باره جلسات خود، گرد هم آمده و آنطور که خبرگزاری دولتی ایران آن را "هفت ساعت چانه زنی" مابین اعضای شورای عالی کار نامید، کوه موش زائید و حداقل دستمزد را پنج درصد افزایش داد. ولی همزمان هفتاد و پنج هزار تومان از حق سنوات را کاهش داد.

بر اساس توافق جدید در شورای عالی کار، مزد پایه معادل یک میلیون و نهصد و یازده هزار تومان بوده است. مضافا اینکه حق مسکن کارگران هم با دویست هزار تومان افزایش، معادل سیصد هزار تومان تعیین شد. اعضای به اصطلاح کارگری شورای عالی کار در جریان دو ماه چانه زنی خواستار آن شده ←



در کدام سویه تاریخ ایستاده ایم!



رشد دوباره فاشیسم! ***

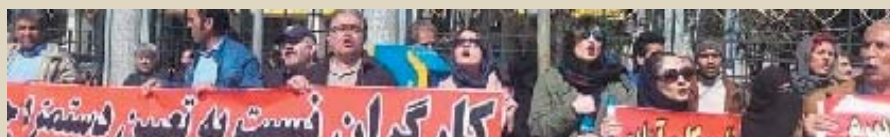
برگی از تاریخ حزب کمونیست روسیه



اندیشه های نین: دو تاکتیک نه، دو استراتژی

اطلاعیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

علیه شلاق سرمایه، علیه نمایش حمایت از کارگر



جهان امروز

نشریه سیاسی حزب کمونیست ایران

۱۵ روز یک بار منتشر می شود!

سر دبیر: هلمت احمدیان

زیر نظر هیئت تحریریه

اگر مایلید جهان امروز را از طریق پست الکترونیکی دریافت دارید، آدرس خود را برای ما ارسال کنید.

halmatean@hotmail.com

- * جهان امروز تنها مطالبی که صرفاً برای این نشریه ارسال شده باشد را چاپ می کند.
- * استفاده از مطالب جهان امروز با ذکر ماخذ آزاد است.
- * مسئولیت مطالب با امضا "جهان امروز" تحریریه نشریه است.
- * جهان امروز در ویرایش و کوتاه کردن مطالب رسیده آزاد است. این امر قبل از چاپ به اطلاع نویسنده می رسد.
- * مطالب جهان امروز با برنامه "ورد فارسی" تایپ می شود و حداکثر سقف مطالب ارسالی سه صفحه آ ۴ با سایز ۱۲ است.

تماس با
کمیته تشکیلاتی دلال کشور
حزب کمونیست ایران

h.faalin@gmail.com

تلفن، فکس و پیامگیر

۰۰۴۵۹۷۵۲۱۵۵۱

۰۰۴۶۷۳۲۷۲۷۶۹

۰۰۴۶۸۷۱۰۸۵۲۵

تماس با کمیته تشکیلاتی
دلال کومه له (تکلیف)

takesh.komalah@gmail.com

بودند که حقوق پایه تا دو میلیون و هشتصد هزار تومان افزایش یابد. در مقابل نمایندگان کارفرما به بهانه شیوع ویروس کرونا و تشدید بحران اقتصادی خواستار انجماد مزد و کاهش حق سنوات سالانه شده بودند. همه این چانه زنی ها و تعیین مرز تحمل و تهدید کارفرمایان به تعدیل نیروی انسانی و قهر و آشتی نمایندگان به اصطلاح کارگری در شرایطی است که مرکز پژوهش های مجلس در تازه ترین گزارش خود خط فقر رسمی در تهران را معادل چهار میلیون و پانصد هزار تومان اعلام کرده بود و کمیته مزدی شورای عالی کار هم در اسفند و قبل از بحران کرونا رقم سبد معیشت را چهار میلیون و نهصد و چهل هزار تومان برآورد کرده و تشکیل های مستقل کارگری این رقم را معادل نه میلیون تومان اعلام کرده بودند.

در واقع در شرایطی که همه روزه از یکسو نرخ تورم بالا رفته و از سوی دیگر سقوط ارزش پول سیر شتابانی گرفته است، چندان سخت نخواهد بود که فهمید چه تهاجم وحشیانه ای را به زندگی و معیشت میلیون ها خانواده کارگری با تعیین این میزان از حداقل دستمزد را سازمان دادند.

آنانی که در شورای عالی کار نشسته اند شاید تصور کنند که تبعات حاصل از کرونا فرصت چندانی را برای مقابله طبقه کارگر با این یورش وحشیانه را نگذارد، ولی نگاهی به اعتراضات و تحرکات کارگری در همین یک ماه گذشته باطل بودن چنین تصویری را نشان می دهد. آنچه را که نمی توان کتمان کرد اینکه طبقه کارگر ایران در سال های اخیر مبارزات درخشانی را سازمان داده و به یمن همین مبارزات به مرکز تحولات جامعه کشیده شده است.

نه تحمیل مزدهای چند فقره زیر خط فقر، نه دستگیری و به زندان افکندن رهبران و فعالین کارگری و نه فرود آوردن شلاق بر تن آنان، نتوانسته است سدی در مقابل اراده و عزم آنان جهت پیشروی بوجود بیاورد.

اگر هنوز عدم وجود سازمان های قدرتمند، رزمنده، توده ای و سرتاسری کارگران به مثابه کمبودی برای طبقه کارگر در مقابل تهاجم طبقه سرمایه دار و دولتشان عمل می کند ولی چه کسی می تواند مدعی شود که مبارزات درخشان کارگران هفت تپه، فولاد اهواز، هیکو اراک و اعتصابات سراسری معلمان و بازنشستگان، آن بستر عینی و واقعی برای سازمانیابی ارتش میلیونی کارگران جهت تعیین تکلیف نهائی با این رژیم نیست.

هیچ تردیدی نباید داشت که طبقه کارگر ایران با عبور از شرایط تحمیل شده ناشی از کرونا و با تکیه به تجارب ارزنده ای که در چند سال اخیر کسب کرده، تحمیل این درجه از فقر به میلیون ها نفر را بی پاسخ نخواهد گذاشت.



در واقع شورای عالی کار حتی بدون رعایت ماده چهل و یک قانون کار جمهوری اسلامی که نرخ تورم و سبد معیشت را میزان تعیین حداقل دستمزد می داند، دستمزدی را تعیین کرد که دستکم بیست درصد کمتر از نرخ رسمی تورم است. شورای عالی کار فریبکارانه افزایش دویست هزار تومانی حق مسکن کارگران را به رخ می کشد اما واقعیت این است که افزایش چهل و سه درصدی قیمت مسکن در اردیبهشت ماه امسال نسبت به سال گذشته معنای واقعی این به اصطلاح افزایش حق مسکن را نشان می دهد.

هوش چندانی لازم نیست که فهمید افزایش قیمت مسکن بلافاصله به افزایش اجاره بهاء نیز تأثیر می گذارد. بطوریکه در همین اردیبهشت ماه اجاره بهاء چهار تا ششصد هزار تومان افزایش پیدا کرده است. یعنی اینجا هم افزایش حق مسکن کارگران که گویا قرار است سخاوتمندی دولت را نشان دهد، حتی نصف افزایش اجاره بهاء را پوشش نمی دهد. فراموش نکنیم که که مستمری هفتاد و پنج درصد از بازنشستگان هم بر مبنای کف حداقل دستمزد تعیین می گردد و بنابراین می بینیم که این تنها میلیونها مزدبگیر شاغل نیستند که با این حداقل دستمزد حتی نمی توانند ده روز هزینه زندگی خود را تأمین کنند بلکه میلیون ها تن از بازنشستگان هم بعد از چند دهه جان کندن و در حالیکه رمق چندانی برایشان باقی نمانده است راهی جز این ندارند که برای گذران زندگی، خود را به بازار غیررسمی رسانده و با مزدهای کمتر از حداقل دستمزد خود را از گرسنگی نجات دهند.

همه این وضعیت فلاکتبار در شرایطی است که شیوع ویروس کرونا یک فرصت طلایی برای سرمایه داران فراهم ساخته که میلیون ها نفر را بی رحمانه به وسط خیابان پرتاب کنند. و درست در دل همین شرایط است که فرصت مناسب برای شورای عالی کار بوجود می آید که این چنین بیشمارانه به زندگی و معیشت کارگران هجوم ببرد. اگر میلیون ها نفر

نصرت تیمورزاده

"برده داری مستقیم - همانند ماشین ها و غیره - محور صنعت بورژوازی است. بدون برده داری، پنبه ای در کار نبود و بدون پنبه، صنعت مدرنی بوجود نمی آمد. تنها برده داری بود که مستعمرات را دارای ارزش نمود. مستعمرات، تجارت جهانی را بوجود آورد و تجارت جهانی شرط صنعت بزرگ است. به این ترتیب برده داری یکی از مقولات اقتصادی بسیار مهم است." (مارکس، فقر فلسفه)

در کدام سویه تاریخ ایستاده ایم؟!

حتی زمانی که سیاه پوستان با لغو شدن قوانین "جیم کراو" که در بین سالهای ۱۸۷۶ تا ۱۹۶۴ جداسازی آمریکائی های سفید پوست و سیاه پوست را در ایالت های جنوبی تثبیت می کرد، به ایالت های شمال در جستجوی کار و یا فرار از قوانین "جیم کراو" مهاجرت می کردند، باز هم با مؤسساتی روبرو می شدند که آنان را به حاشیه می راند. هم اکنون نیز وجود گتوهای آمریکائیان آفریقائی تبار و یا لاتینوها در حاشیه شهرهای بزرگ ادامه و باز تولید همان قوانین "جیم کراو" این بار در جامعه به اصطلاح لیبرالیزه شده سرمایه داری امپریالیستی است. در این جامعه بخش بزرگی از آمریکائیان آفریقائی تبار آن بخش از طبقه کارگر را تشکیل می دهند که در تحتانی ترین بخش طبقه جای گرفته که بیشترین بهره کشی از نیروی آنها در بستر پائین ترین سطح مزد انجام می گیرد. بخش بزرگی از آنان از همه نوع امکانات بهداشت و درمان محروم هستند و بی جهت نبود که سهم آنان در مرگ و میر ناشی از کرونا حدود هفتاد در صد است.

در بستر همه این تصویر ضد انسانی چندان غیر مترقبه نیست که جرعه ای همه گسل های موجود در جامعه را به رو بیاورد. هر چند که قتل "جورج فلویید" یک نمونه از هزاران نمونه بود ولی نمونه ای بود که همه چرک و کثافات هیأت حاکمه و دستگاه های سرکوب نظم سرمایه داری را عیان ساخت. در عین حال نمونه ای شد که صدها هزار نفر را در ایالات متحده و گوشه و کنار جهان به میدان اعتراض علیه این همه خشونت و این همه تبعیض بکشاند. این قتل در بستر یک شرایط فلاکت بار واقعی اتفاق افتاد. هر چند که به جرأت می توان گفت که جنبش "جان سیاهان ارزش دارد" نقش مهمی در گسترش این شورش بازی می کرد، ولی در عین حال نباید فراموش کرد که در بسیاری از مواقع شورش هائی با این گستردگی ناشی از یک جرعه معین است. بدون تردید فلاکت اجتماعی و بیکاری میلیونی ماه های گذشته در دل بحران عمومی سرمایه داری نقش اساسی در این شورش دارند. می دانیم که از زمان شیوع کرونا نزدیک به چهل و پنج میلیون نفر بطور رسمی

معرضین و در سخنرانی ها در پشت میکروفن و بلندگوها به گوش می رسید. قتل "جرج فلویید" نمونه منحصر به فردی نبود. از سال ۲۰۱۵ به این سو طبق آمار رسمی پنج هزار و سیصد و سی هشت نفر توسط پلیس آمریکا به قتل رسیده اند. سهم آمریکائی های آفریقائی تبار معادل بیست و سه و نیم درصد است در حالیکه آنان فقط سیزده درصد جمعیت ایالات متحده را شامل می شوند. بعد از آنان این لاتینوها هستند که به قتل می رسند. بطور واقعی میلیون ها آمریکائی آفریقائی تبار از چهار صد سال پیش بطور سیستماتیک و در اشکال متنوع قربانی خشونت جامعه سفید قرار گرفته اند. آنچه که در آخرین ماه های پایانی دهه دوم قرن بیست و یکم و ظاهرا بعد از الغاء آخرین بندهای قانونی برده داری در سال ۱۹۶۵ اتفاق می افتد، آشکارترین بیان وجود یک راسیسم تمام عیار علیه سیاه پوستان و لاتینوها توسط قریب به اتفاق مؤسسات ایالات متحده است که این آپارتاید را دائما باز تولید می کنند. در مخیله هر پلیس سفید پوست در آمریکا، سیاه پوست یک مجرم است و می تواند به راحتی هدف شلیک قرار گیرد. در دادگاه ها، سیاه پوستان چهارده بار بیشتر از سفید پوستان به زندان محکوم می شوند. همین نوع حکم کردن سبب شده است که طبق آمار منتشر شده در هیجدهم ماه مه امسال، ایالات متحده با دو میلیون و صد و بیست یک هزار و چهار صد زندانی در مقام اول جهان جای بگیرد و اینکه بیش از یک سوم این زندانیان را سیاه پوستان و لاتینوها تشکیل دهند. موجودیت پلیس، دادگاه و زندان تنها این نیست که از نظم سرمایه داری حفاظت کنند، بلکه یک عنصر مرکزی علل وجودی آنها و بودجه کلانشان سرکوب و باز تولید آپارتاید است و از این رو جای تعجب نیست که دستگاه پلیس مکان مناسبی برای حضور جریاناتی است که آشکارا برتری سفید پوستان را تبلیغ می کنند، و این البته یک پیشینه تاریخی دارد.

در شامگاه دوشنبه بیست و پنجم ماه مه، پنجم خرداد، "جورج فلویید" مرد سیاه پوست چهل و شش ساله آمریکائی آفریقائی تبار در شهر "مینیاپولیس" در زیر فشار چکمه یک پلیس سفید پوست که بر گردنش نهاده بود، آخرین دقایق زندگی را در حالی که می گفت: "من نمی توانم نفس بکشم"، به انتها برد. یک روزنامه محلی در این شهر گزارش داد که پلیس مزبور قبلا در چند واقعه درگیر بوده و در سال ۲۰۰۶ یک مرد سیاه پوست را نیز کشته بود. در روزهای اول همین ماه تصاویری از کشته شدن یک سیاه پوست توسط سه مرد سفید پوست در "جورجیا" منتشر شد. در سال ۲۰۱۶ در شهر "سنت پائول" در همسایگی "مینیاپولیس" نیز یک سیاه پوست در مقابل چشمان دوست دختر و دختر کوچکش به ضرب گلوله یک مأمور پلیس کشته شد. عامل قتل اما تبرئه گردید. در سال ۲۰۱۴ یک سیاه پوست دیگر به نام "اریک گارنر" به دست یک مأمور پلیس خفه شد. با این وجود این مأمور هیچوقت تحت پیگرد قانونی قرار نگرفته و فقط در سال ۲۰۱۹ اخراج گردید. مادر او در روز شنبه سیم ماه مه، دهم خرداد در مقابل هزاران معترض با گلوی بغض گرفته بیان داشت که: "آخرین جمله پسر من هم همین بود که نمی توانم نفس بکشم".

انتشار ویدئوی ده دقیقه ای مرگ دردناک "جرج فلویید" با موجی از اعتراضات به حق در شهرهای مختلف آمریکا و سپس سرتاسر جهان روبرو شد. از صدها شهر در آمریکا تا بریتانیا، از فنلاند تا سوئد، از آلمان تا هلند، از نیوزلند تا بلژیک، از کانادا تا برزیل و... صدها هزار نفر در طول دو هفته گذشته عمیق ترین همدردی خود را با سیاه پوستان و همزمان عمیق ترین انزجار خود را با خشونت لجام گسیخته و نهادینه شده در ارگانهای سرکوب و جامعه سفید ابراز داشتند. "نمی توانم نفس بکشم"، "جان سیاه پوست ارزش دارد"، "سکوت شریک شدن در جنایت است"، "بدون عدالت، آرامشی نخواهد بود" در باندرولهای بزرگ و کوچک، در دست نوشته ها بر روی تابلوهای مقوایی، در فریاد خشمناگین



سیاه پوستان و غارت دسترنج کارگران توسط سرمایه مالی، توسط بانک ها، توسط کنسرن ها و یا دلالی چون ترامپ.

واقعیت این است که نه تنها اقتصاد ایالات متحده، نه تنها سیستم درمانی و بهداشتی، بلکه همین دمکراسی صوری و سیستم حاکم با بحران عمیق عدم مشروعیت روبروست. مجموعه این عوامل و وسعت و دامنه جنبش اعتراضی جاری خطر به میدان آمدن یک ضد انقلاب فشرده و تمام عیار را در خود دارد، ضد انقلابی که با تکیه به نیروی پلیس و حتی بخشی از ارتش و علیرغم عدم تمایل بخش هایی از هیأت حاکمه یک سرکوب خونین گسترده ای را سازمان داده و جنبش اعتراضی را خفه سازد. در عین حال درهم آمیختن تمام تضادهای موجود در جامعه، می تواند به شرایطی فرا روید که بدیلی در مقابل ترامپ، در مقابل جمهوری خواهان و هم چنین حزب دمکرات قرار دهد. این اما بدون تردید نیاز به تکامل مبارزه طبقاتی و خود جنبش اعتراضی دارد. ولی تا همین جا هم نمی توان کتمان کرد که این جنبش اعتراضی تمام گفتمان های رایجی که مرد سفید را در مرکز جامعه بشری قرار داده بود به زیر سؤال برده است. اینکه در همین فاصله نزدیک به سه هفته در خود آمریکا و در بسیاری از کشورها، تندیس هایی که تا دیروز نمایش اقتدار تاریخی جامعه بوده، از جا کنده و به رودخانه ها ریخته می شوند. همینکه پرسش این حجم از انباشت سرمایه بدون به بردگی کشیده شدن میلیونها انسان در مستعمره ها نمی توانست بوجود آید، طرح میشود. پرسش اینکه ترمینولوژی نظیر نژاد فاقد هر گونه بار علمی بوده و در خدمت توجیه سلطه اروپای سفید بر مستعمرات بوده و حتی توسط متفکرینی نظیر دکارت و هگل باز تولید شده اند، به وسط میدان آمده اند، خود دست آوردهای اندکی نیستند. یکبار دیگر بویژه در میان نسل جوان در جوامع بورژوازی، تاریخ خونین و جنایت بار کلونیالیستی گشوده می شود. اکنون دیگر چندان سهل نخواهد بود که انسان ها را بر مبنای رنگ پوستشان ارزش گذاری نمود. حتی اگر این جنبش اعتراضی با سرکوب خونین روبرو شده و شکست بخورد، دست آوردها و تجاربش و آگاهی برآمده از این تجارب بدون تردید نیروی محرکه پیشروی های بعدی علیه نظم برده داری مدرن خواهد بود و شاید اما مهمتر اینکه این جنبش نشان داد که هر کدام از ما در کدام سویه تاریخ ایستاده ایم. در کنار بردگان و یا در کنار برده داران.

بیست و پنجم خرداد ۱۳۹۹

چهاردهم ژوئن ۲۰۲۰

ایالات متحده است. در عین حال نباید فراموش کرد که همین جنبش یک نوع همبستگی جهانی، یک نوع اعتماد به نفس و یک نوع چالش فکری در همه جا بوجود آورده است. اکنون در صفوف کسانی که در اعتراضات صدها هزار نفری در شهرهای آمریکا و سایر کشورهای جهان شرکت دارند، این تنها سیاه پوستان نیستند که شعار "جان سیاه ارزش دارد" را حمل می کنند. جنبش کنونی چه در آمریکا و چه در سایر کشورهای جهان به گونه ای ادامه اعتراضاتی است که در چند سال گذشته و بویژه دو سال اخیر در کشورهای مختلف شکل گرفته اند. بدون استثناء در همه این کشورها این اعتراضات با خشونت بی نظیر از جانب دولت ها و ارگان های سرکوبش روبرو شدند. اینکه در آمریکا بیش از همه خود را در شعار "جان سیاه ارزش دارد" نمود پیدا می کند، بیان یک حقیقت تلخ نزدیک به چهار صد سال تاریخ خونین برده داری و جنگ های خونین داخلی بین ایالات جنوب و شمال می باشد. اینجا هم جوهر مسئله این است که جان هر فردی ارزش دارد و نمی توان به آسانی از کنار قتل این انسان توسط پلیس عبور کرد. نمی توان به آسانی بر خشونت که علیه آنان در زندان ها اعمال می شود، چشم فرو بسته و نمی توان نادیده گرفت که همین زندانیان چون بردگان در مزارع سفید پوستان به کار اجباری کشیده می شوند.

جنبش کنونی به مانند همه جنبش های اعتراضی توده ای با ویژگی ها و مشخصات خود، با ترکیب متنوع شرکت کنندگان، با کسانی که افق و دورنمایی فراتر از نظم موجود دارند و کسانی که در شورش خیابانی تمام نفرت و انزجار خود را از اینکه به قعر جامعه پرتاب شده اند، بیان می دارند و در آن فرصتی می بینند که به همه آن سمبل هایی حمله کنند که در شرایط عادی اجازه ورود به آن مکان ها را ندارند. و درست از این زاویه است که اینجا آنجا سوپر مارکت ها و بانک ها به مثابه نمادی از غارتگری مورد هجوم قرار می گیرند. برای آنانی که در قامت دمکرات های اطو کشیده ظاهر شده و به انتقاد از این رفتارها می پردازند باید جمله درخشان "برتولت برشت" را یاد آوری کرد که "چه فاصله عمیقی است بین آنکسی که به فروشگاههای حمله می کند و یا از صندوق بانکی سرقت می کند با آن کس که فروشگاه های زنجیره ای بوجود آورده و یا یک بانک را تأسیس کرده است" (نقل به معنی). اینجا هم باید در ارتباط با آنچه که در آمریکا اتفاق افتاد باید گفت که چه فاصله عمیقی بین سرقت از یک فروشگاه برای سیر کردن شکم وجود دارد، در برابر غارت و بی حقوق کردن

شغل خود را از دست داده اند. افزون بر آن گفته می شود تعداد کسانی که به دلایل گوناگون به اداره کار مراجع نمی کنند خود رقمی بالغ بر هفت و نیم میلیون نفر است. در صد بیکاری مرز بیست در صد را پشت سر گذارده است. اینجا هم بیشترین سهم از آن سیاه پوستان و لاتینوهاست. علیرغم این، مجموعه طبقه کارگر ایالات متحده است که با چنین وضعیت وخامت باری از زمان بحران جهانی دهه سی قرن گذشته روبرو نشده بود. خود اقتصاد دانان بورژوازی می گویند که در سال جاری، اقتصاد آمریکا دستکم با کاهش شش و نیم درصد تولید ناخالص ملی روبرو خواهد شد. هیچگونه امیدواری موجود نیست که موج دوم ویروس کرونا کشت کشتار کمتری از موج اول داشته باشد. در همین شرایط ترامپ در جنگ تجاری و رقابت با چین، برنامه ای جز تزریق هزاران میلیارد به مؤسسات و صنایع ندارد. در عین حال آشکار می شود گفت که هیأت حاکمه آمریکا با شکاف های جدی روبروست. ترامپ در واقع پشتوانه خود را در میان اقلیتی از بورژوازی ایالات متحده، بخشی از دستگاه نظامی و انتظامی و نیروهای رادیکال فاشیست و سفید جامعه می بیند که به سادگی می توانند به یک نیروی فاشیستی - نظامی تکامل پیدا کنند. و درست با توجه به همین پشتوانه، او سیاست آشکارا سرکوبگرانه در پیش گرفته و با تمام قوا می کوشد که جنبش اعتراضی را خفه کند. ولی نباید نادیده گرفت که عربده های او در مورد "نظم و آرامش" که باید با ارسال نیروهای نظامی به ایالات دیگر شکل بگیرد، نه تنها با مقاومت بخش های دیگر بورژوازی آمریکا، بلکه حتی با بخشی از فرماندهان نیروهای نظامی روبرو شده است. وزیر دفاع پیشین ترامپ او را متهم می کند که می خواهد جامعه آمریکا را کاملاً با شکاف روبرو سازد. این بخش از هیأت حاکمه آمریکا امیدوار است که با دادن امتیازاتی به جنبش اعتراضی آن را بخواباند و خطر شورش های عظیم تری را از سر بگذراند.

هر چند که جنبش "جان سیاهان ارزش دارد" جنبشی ناهمگون است که در درون آن گرایشات رفرمیستی، لیبرالی و رادیکال موجودند و هر چند که کوشش هایی از جانب گرایشات لیبرالی و رفرمیستی برای اتصال این جنبش به حزب دمکرات صورت می گیرد که یک خطر واقعی برای این جنبش هستند، ولی دستکم تجربه دو دوره ریاست جمهوری اوباما نشان داد که جایگاه سیاه پوستان و لاتینوها در این جامعه و خشونت و تبعیض اعمال شده علیه آنان بخشی از کارکرد نظم سرمایه دارانه

آرام فرج الهی

رشد دوباره فاشیسم

همینچنین یک افسر پلیس در برلین اطلاعاتی را به حزب آلترناتیو برای آلمان که یک حزب نئونازیستی است، انتقال داده است که در رسانه ها هم مورد توجه قرار گرفت. فعلا تفاوت در این است پلیس آمریکا در خیابان می کشد و پلیس آلمان پشت درهای بسته.

به نظر می رسد یکی از مهمترین جنبه هایی از وضعیت حال حاضر در سراسر جهان در رابطه با افزایش جریان های فاشیستی است این است که فاشیسم یکی از ارکان های سیستم سرمایه داری است چه در کشورهای صنعتی و چه در کشورهای مانند ایران. برتری سفیدها به صورت سیستماتیک و در هم تنیده در ارگان هایی مانند دستگاه عریض و طویل پلیس در بسیاری از کشورهای جهان، امری اتفاقی نیست. بلکه ناگزیری سیستمی است که می خواهد به هر قیمتی موقعیت های رسیدن به سود هرچه بیشتر را حفظ کند. از این روست آنچه در هفته های اخیر در ایران رخ داد بسیار قابل تامل تر می گردد. درست چند روز بعد از اول ماه مه ۲۰۲۰ در ایران شاهد آن بودیم که در مرز ایران و افغانستان ۴۶ نفر از کارگران افغانستان که قصد داشتند وارد ایران شوند، توسط نیروهای جمهوری اسلامی بازداشت شده و سپس آنان را مجبور کردند که از طریق رودخانه ی مرزی به نام هریرود به افغانستان برگردند. در این وحشیگری فاشیستی نزدیک به ۱۸ نفر از کارگران غرق و بقیه ناپدید شدند.

در همین چند روز اخیر جلوی چشم جهانیان، نیروهای جمهوری اسلامی در نزدیکی شهر یزد، ماشین حامل کارگران افغانستانی را که بعضی از آنها نوجوان بودند به گلوله می بندد و باعث آتش گرفتن خودرو می شود. چند نفر کشته و چند نفر زخمی می شوند. تکان دهنده بودن چنین جنایتی را در ویدئویی که در آن یکی از نوجوانان آتش گرفته، طلب آب می کند، آتش بر جگر انسانی می زند. مگر همین نیروهای فاشیستی حکومت اسلامی نبودند که جنایت نزارهای جراحی را سبب شدند؟ باتوجه به آنچه در جهان در جریان است، تنها آلترناتیو موجود برای درهم شکستن و نابود کردن فاشیسم، ستم ملی، ستم جنسی و جنسیتی، جنگ افروزی، فقر، فلاکت، بیکاری و... ایجاد دنیایی که در آن بتوان چنان یک انسان زندگی کرد، چاره ای جز تدارک انقلاب نه داریم و نه خواهیم داشت.

۱۰ ژوئن

سرکوب پلیس گرفته شده و بر روی شبکه های اجتماعی قرارداد، مبین این امر است. به نقل از شبکه های اجتماعی و همین فیلم ها، در برلین یک زن آفریقایی تبار تنها به خاطر داشتن یک پلاکارد اعتراضی علیه پلیس دستگیر شد.

از سوی دیگر اتحادیه ی پلیس آلمان در تویی نسبت به "پرخاش افراد متجاوزگر حرفه ای و آشوبگران" هشدار داد. وحشت پلیس آلمان و دیگر کشورهای اروپایی از کنترل خارج شدن این اعتراضات و ادامه دار بودن آن مثل ایالت متحده بالا گرفته بود و همزمان اتحادیه ی پلیس آلمان خواستار دستمزد بیشتر و کسب سلاح های بهتر است. آنچه حائز اهمیت است سکوت اتحادیه های کارگری در آلمان نسبت به این وقایع است. نه اطلاعیه و نه حتی فراخوانی. همه ی ما می دانیم تاریخا برتری سفید و فاشیسم در آلمان به گونه ی دیگری است و باید از زوایای مختلفی به آن پرداخت. موج فعلی اعتراضات با بحران اقتصادی در نتیجه ی کرونا همپوشانی دارد. به نقل از رسانه ها موج بزرگ اخراج ها در بخش های مختلف از تهیه غذا و غذاخوری ها تا شرکت ها و صنایع بزرگ مانند ب ام دبلیو، من، گارشتاد، کاوهاف، لوفتهانزا و ... اعلام شده است حتی بسیاری از جوانان برای یافتن کارآموزی دچار مشکل شده اند چه رسد به اشتغال. مهاجران و پناهجویان به ویژه از این اخراج ها و بحران اقتصادی به شدت آسیب دیده اند. این سیاست بوروکراسی اتحادیه های کارگری که این اخراج ها را می پذیرد و به آن تن می دهد، بعضا با توافق جمعی و اجتماعی و گاها بدون آن است. دولتها شرکت ها و بوروکراسی اتحادیه های صنفی در مورد اخراج و کاهش کار موافقت کرده اند به طوری که امروز امید به زندگی بهتر در آلمان پایین تر آمده است. همزمان قتل های فاشیستی مانند قتل های هاناو در فرانکفورت نشان می دهد که مهاجران در آلمان به چه سرعتی می توانند قربانی این حملات باشند. کم نیستند افرادی که قربانی سرکوب و خشونت پلیس آلمان شده اند. یا حتی به وسیله ی پلیس به قتل رسیده اند. همین تازگی ها گزارشات بسیار مستدلی از سازمان یافتن نیروهای وابسته به نظامی ها که به شکل مسلحی سازمان یافته اند، به بیرون درز کرد و در رسانه ها انتشار عمومی پیدا کرد. آنها در نظر دارند خود را برای روز موعود آماده کنند تا بتوانند کنترل امور را در دست بگیرند.



در ۲۵ مه ی ۲۰۲۰ وقتی زانوی پلیس سفید پوست مدافع حفظ سیستم سرمایه داری به مدت هشت دقیقه و چهل و شش ثانیه گردن جرج فلویید می فشرد و راه نفس او را تنگ تر می کرد، فقط خشونت یک پلیس علیه یک شهروند دیگر نبود، بلکه خشونت سیستماتیک و تاریخی است که قرنهاست علیه سیاه پوست های آمریکایی و به نوعی به اشکال مختلف فاشیستی در کشورهای دیگر در جریان بوده و هست. این صحنه ی تکان دهنده توسط رهگذران ضبط و در شبکه های اجتماعی پخش شد. بعد از آن موج وسیعی از تظاهرات و اعتراضات نسبت به این عمل فاشیستی پلیس در سراسر آمریکا به راه افتاد. این اعتراضات به دیگر مناطق دنیا هم کشیده شد. در حمایت از این اعتراضات تظاهراتی در اکثر شهرهای اروپا برگزار شد.

با وجود فضای پلیسی و دستگیری ها و محدودیت ها، همبستگی جهانی علیه فاشیسم به وجود آمد. تنها در آلمان بیش از ۲۰۰ هزار نفر در تظاهرات علیه فاشیسم شرکت کردند. روز شنبه ۶،۶،۲۰۲۰ در بیست شهر مختلف آلمان تجمعاتی صورت گرفت. در شهر مونیخ ۳۰۰۰۰ نفر به خیابان ها آمدند. در هامبورگ و برلین تظاهر کنندگان بیش از ۱۵۰۰۰ بودند. پلیس هامبورگ برای مقابله با تظاهر کنندگان از ماشین آب پاش استفاده کرد. هرچند پلیس سعی داشت که نیم ساعت بعد از اعلام برگزاری، تظاهرات را متوقف کند، اما به خاطر حضور گسترده معترضان بخصوص جوانان موفق نشد. آنچه در تظاهرات هامبورگ قابل توجه بود برگزار کننده گان تظاهرات موافق نبودند مانند برخی نقاط جهان "اعتراض خاموش" برگزار گردد، هرچند بسیاری از سازمان های چپ و رادیکال این نوع اعتراض را مورد انتقاد قرار دادند. با وجود اعتراضات به فاشیسم و خشونت پلیس بیشترین بازداشت ها از آفریقایی تبارها بودند. فیلم های کوتاهی که توسط معترضین از

عباس منصوران

برگی از تاریخ حزب کمونیست روسیه

مودب تر و نسبت به رفقا با مدارا و کمتر دمدمی مزاج و... باشد، ببینیدشند. این وضعیت ممکن است جزئیاتی قابل چشم پوشی به نظر آیند. اما من فکر می‌کنم از جایگاه مسئولین در برابر شکاف و نیز از نقطه نظری که من در پیش‌تر در مورد ارتباط استالین و تروتسکی نوشتم، کم اهمیت نیست... و می‌تواند اهمیت تعیین کننده‌ای داشته باشد.»

با نگرش لنین در آن شرایط سرنوشت ساز، تنها راه نجات انقلاب کارگری در روسیه، افزایش کارگران تا بیش از ۱۰۰ نفر در کمیته مرکزی، مهار قدرت طلبان رهبری بود. رهبری جمعی با حضور افزون بر ۱۰۰ کارگر در کمیته مرکز، روش شورایی رهبری کارگران را ساختار می‌داد، دبیر کلی در میان نبود و او به جای کمیته مرکزی نمی‌نشست، و کمیته مرکزی به جای طبقه کارگر و توده‌های مردم فرمانروایی نمی‌کرد. با این بی‌مسئولیتی، یک دولت با ساختار و قدرتی در هم فشرده، با قدرت فردی و متمرکز در هرم سیاسی نشست، و کمیته مرکزی و در راس آن استالین، به جای کل جامعه به فرمانروایی رسید. سرانجام استالین که به هشدار لنین به رفقای خود هم گذشت نمی‌کرد و در حالیکه چراغ زندگی لنین در آستانه خاموشی بود، کروپسکایا را به باد ناسزا و خشونت کلامی می‌گرفت، یکه‌تاز دولتی شد که باید بنا به آزمون کمون، و مانیفست کمونیست، به دست پرولتاریا و ساختار شورایی، و خودگرانی، تسخیر و محو می‌شد. استالین سال ۱۹۲۲ به دبیر کلی رسید و پس از مرگ لنین علیرغم هشدارهای که باید از کمیته مرکزی برکنار شود، در ژانویه ۱۹۲۴ به خودکامه‌ای ویرانگر انقلاب تبدیل شد. استالین، ایوان مخوفی شد و یکی بعد از دیگری بالاترین کادرهای حزب کمونیست روسیه، شوروی، ایران (سلطان زاده - نخستین دبیر کل حزب کمونیست ایران و...) و دیگر کشورها را به قتل رسانید.

سند زیر، در همراهی پیکر دژرژینسکی (کتاب فلیکس یعنی خوشبختی)، یک غمنامه یا تراژدی تاریخی است؛ در این عکس:

- استالین و تروتسکی هر دو سفید پوشیده‌اند و به موازای هم، و در دو سوی تابوت دژرژینسکی راه می‌روند. تروتسکی کمی بعد، به قزاقستان تبعید و سپس از شوروی اخراج و مدتی پناه جویی در ترکیه و سال‌ها بعد در مکزیک به دستور استالین با تبر

زودی یکی در پی دیگری به دستور استالین به قتل رسیدند. نخستین نامه‌ی لنین در ۲۳ دسامبر ۱۹۲۲ نگاشته شده بود که خواهان دگرگونی‌های زیادی در ساختار سیاسی شوروی شده بود و پیشنهاد افزایش شمار اعضای دفتر سیاسی را تا ۱۰۰ نفر یا بیشتر داده شده بود.

لنین نوشت: «فکر می‌کنم از این جایگاه، عوامل اصلی مورد پرسش در موضوع ثبات، اعضای کمیته‌ی مرکزی چون استالین و تروتسکی هستند. فکر می‌کنم که رابطه‌ی بین آنها بخش اعظمی از خطر شکاف را رقم می‌زند، که می‌شود از آن پرهیز کرد، و به دید من در کنار دیگر موضوع‌ها با افزایش شمار اعضای کمیته‌ی مرکزی به پنجاه تا صد نفر، می‌توان به این هدف رسید...».

در نامه بعدی (۲۴ دسامبر ۱۹۲۲) از پراکندگی و انشعابی که حزب را تهدید می‌کرد، هشدار داده و در مورد استالین و تروتسکی و نیز بوخارین و پیاتاکف، زینوویف و کامنف اشاره شده بود.

لنین در مورد استالین هشدار جدی می‌دهد: «استالین، از زمانی که به مقام دبیرکل رسیده، اختیارات بی‌کرانی را یکه‌تازانه در دست گرفته است. و من اطمینان ندارم که وی همواره قادر خواهد بود از این اختیارات با احتیاط لازم بهره ببرد.» سپس می‌افزاید: «استالین بیش از حد گستاخ است و این ایراد گرچه در بین ما و در روابط بین ما کمونیست‌ها قابل مدارا است، اما در مقام دبیرکل، غیرقابل تحمل می‌شود. به همین علت است که من پیشنهاد می‌کنم رفقا راهی برای برکناری وی از این جایگاه و گزینش شخص دیگری به‌جای او که از هر نظر با رفیق استالین متفاوت، حتی تنها یک ویژگی داشته باشد، به‌آن معنی که شکیباتر، وفادارتر،

در سی‌ام ژوئیه‌ی سال ۱۹۲۶، کمونیست رزمنده، فلیکس دژرژینسکی (بنیانگذار و نخستین کمیساریای سازمان امنیت شوروی) هنگام سخنرانی پشت تریبون در نتیجه‌ی است قلبی درگذشت. دو سال پس از مرگ لنین، با زیر پا نهادن و مخفی سازی نامه‌های تاریخی و سرنوشت ساز و هشدار دهنده‌ی لنین در سال ۱۹۲۳ به کنگره ۱۲ حزب که از خطر استالین، ترکیب کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست، و نبود رهبری جمعی کارگران در کمیته مرکزی، متلاشی شدن حزب و انقلاب رقم زده شد.

لنین در شرایط سخت بیماری، در واپسین روزهای زندگی خویش در ۹ روز، سه نامه که به «نامه‌های لنین» به کنگره یا «وصیت‌نامه» معروف شدند به کمک نادرژا کروپسکایا (همراه و هم‌رزم خود) و «ماریا وولودچیوا» (میم. واو) منشی خود و یک منشی دیگر برای کنگره دوازدهم حزب کمونیست فرستاد. نادرژا اصرار داشت که مجموعه آن سه نامه را که برای ارائه در دوازدهمین کنگره حزب تنظیم شده بود، اما خوانده نشد، دستکم در کنگره سیزدهم (بعد از مرگ لنین) بخواند. کنگره سیزدهم پس از مرگ لنین برگزار می‌شد و استالین قدرت غیرقابل کنترلی را دست داشت. رهبران سه نفره حزب (زینوویف، کامنف، استالین) با درخواست نادرژا کروپسکایا مخالفت کردند و نامه‌های لنین به کنگره، لاک و مهر شد تا گشوده نشود. نامه‌های لنین دو سال پس از مرگ او، در ۱۸ اکتبر ۱۹۲۶ توسط یکی از هواداران تروتسکی به نام «ماکس ایستمن»، در نیویورک تایمز (به زبان انگلیسی) به چاپ رسید.

ماکس ایستمن، پس از چندی خود به یک عنصر ضد کارگر و ضد کمونیست تبدیل شد و به خدمت سرمایه‌داری درآمد. پس از علنی

شدن نامه‌ها، استالین مجبور شد در پلنوم کمیته مرکزی آن را با تغییراتی بخواند. هشدارهای لنین در کنگره ۱۲ زیر پا گذارده شده بود، هرگز علیرغم پافشاری لنین، کارگران را به رهبری حزب راه ندادند، بیشترین این رهبران (کامنف، زینوویف و...) که درکنار استالین بودند، به «بی‌اعتباری» نامه‌های لنین رای دادند تا مهر و موم شوند. آنان، خود به



چهره های ماندگار:

چهره های ماندگار را باید با اندیشه ها و پراتیک شان شناخت. تلاش تم چهره ها در جهان امروز، آموزش مبارزه طبقاتی و در این راستاست. تجربه ی تاریخی مبارزه طبقاتی، آموزش ها و آزمون های نخستین انقلاب کارگری در جهان، در سال ۱۹۱۷ برای طبقه کارگر جهانی، به ویژه در ایران، می تواند به مبارزه طبقه کارگر در راه سوسیالیسم، روشنائی و غنا بخشد و جنبش کارگری-سوسیالیستی را از تکرار بی نتیجه ی شکست ها به دور دارد.

اندیشه های لنین:

دو تاکتیک نه، دو استراتژی



و ... گسترش یافت. لحظه ی دریافت خبر خیزش کارگری را نادژدا کروپسکایا چنین تصویر می کند: «ما و دیگر مهاجرین سیاسی روسی مقیم ژنو با هم زندگی می کردیم ... در همان حال، گاپون به ژنو آمد. ابتدا سوسیال رولوسیونرها که سعی می کردند وانمود کنند گاپون از آنانست و تمام جنبش کارگری سنت پترزبورگ نیز ساخته دست آنهاست، او را بردند. آنان گاپون را به عرش بردند و های و هوی عجیبی در باره اش به راه انداختند. گاپون مورد توجه عموم بود و تایمز لندن برای هر خطی که می نوشت مقادیر شگفت آوری به او می پرداخت.

مدتی پس از ورود گاپون به ژنو، شبی یک خانم اس. آر به منزل ما آمده و به ولادیمیر گفت که گاپون میل دارد او را ملاقات کند. قرار ملاقاتی بر پایه ی «بی طرفی» در یک کافه ترتیب داده شد و آن شب ولادیمیر مدتی طولانی بدون اینکه چراغی روشن کند در اتاق خود قدم می زد و گاپون، بخش زنده ای از انقلاب در حال رشد روسیه بود، مردی که نزدیک توده های کارگری که کاملاً به او ایمان داشتند وابسته بود و ایلچ از تصور ملاقات با چنین مردی هیجان زده بود...» (۱)

قدرت ارزیابی و اندیشه ی لنین در این معنا نهفته بود که او انقلاب را مادیتی زنده می دید که چون رودخانه، پیوسته جاری است، و هرآینه جلوه های گوناگونی به خود می گیرد، اما در درازای تاریخ همیشه بافت و خیز، در شتاب و آبشار وار و در پیچ و تاب همیشه روان بوده است. انقلاب، تاریخ

انسان است، انقلابی که گاهی موج

در یکشنبه نهم ژانویه ۱۹۰۵ کارگران در اعتراضی که به فراخوان کشیش «گاپون» که توده های کارگر و تهی دستان شهر و روستا به او ایمان داشتند، باید به طور صلح آمیز و با شمایل های تزار و مسیح در برابر کاخ تزار، به دادخواهی می آمدند. درخواست های از پرداخت دستمزد و خواست های روزمره فراتر نبودند. بلشویک ها شرکت کارگران در این همایش را تحقیرآمیز و اشتباه اعلام کردند. موج ده ها هزار نفره ی کارگران که به فراخوان گاپون پاسخ داده بودند، بلشویک ها را به همراهی کشانید. بلشویک ها، در دوره ای بایکوت و شرکت در همایش، شرکت تاثیرگذار را برگزیدند. تبلیغ و ترویج میان کارگران به پاخاسته و نیز یادآوری و هشدار به آنان که این بی راهه به راهی جز شکست خونین نمی انجامد، گزینه ی بلشویک ها بود. همایش، برگزار شد و کارگران به رگبار بسته شدند.

بنا به آمار دولتی در این روز نود و شش نفر کشته و سیصد و سی و سه نفر زخمی شدند. اما گزارش های غیر حکومتی شمار کشته شدگان را بین هزار تا چهار هزار نفر اعلام کردند. کشتار یکشنبه خونین، باور فرودستان نسبت له تزار گه او ذا پدری مهربان می نامیدند شستشو داد. صدها تن دستگیر و به زندان و یا به سیبری به کار اجباری محکوم شدند. کشیش گاپون به ژنو گریزان شد و با لنین و رهبران اس آر تماس گرفت. خیزش کارگری نهم ژانویه ۱۹۰۵، پایه گذار انقلاب ۱۹۰۷-۱۹۰۶ گردید. این جنبش با درخواست افزایش دستمزد از صنایع نفت باکو برخاست و تا پتروگراد و مسکو و کیف

کسی که یک «کمونیست» سرسپرده ی استالین بود، کشته می شود. - پشت سر تروتسکی، کامنوف

پیر از رهبران حزب ایستاده است او کمیساریای دفتر حزب و برادرزن تروتسکی بود که در سال ۱۹۳۶، تنها یک روز پس از ابلاغ حکم، بی درنگ به دستور استالین تیرباران شد.

- پشت سر کامنوف، الکساندر شلیاپنیکوف دیده می شود. عضو برجسته ی حزب و از رهبران اپوزیسیون کارگری. همراه زندگی الکساندرا کولونتای که به همراه نادژدا کروپسکایا، الکساندرا کولنتای، تومسکی و دیگران، اپوزیسیون شورایی کارگری را در حزب نمایندگی می کردند که ممنوعه شد، حرکت می کند. او پس از کامنوف در سال ۱۹۳۷ به دستور استالین تیرباران شد.

- نفر دوم پشت سر استالین، نیکلای بوخارین است: بوخارین، از بزرگترین تئوریسین های حزب، پس از لنین بود. او پیش از لنین به موضوع امپریالیسم پرداخته و نگرش هلفریدینگ، از رهبران حزب سوسیال دمکرات کارگران در آلمان، را نقد کرده بود. لنین به او لقب «گل سرسبد حزب» داده بود اما از او به عنوان کسی که باید دیالکتیک را بیشتر دریابد تا شایستگی مرکزیت حزب باشد نام برده بود. بوخارین، نیز در سال ۱۹۳۸ به دستور استالین تیرباران شد. نامه بوخارین در آخرین دیدار با دخترش کمی پیش از تیرباران به دستور استالین، هولناک، غمبار و تراژیک است.

- در پیشاپیش جنازه، میخائیل تومسکی رهبر کل اتحادیه های کارگری و عضو کمیته ی مرکزی حزب و از اپوزیسیون کارگری درون حزب بود که الکساندرا کولنتای، الکساندر شلیاپنیکوف، نادژدا کروپسکایا (همراه زندگی لنین و از رهبران حزب)، از جمله همراهان این کارگر انقلابی بودند او هم همزمان با محاکمه ی کامنوف لحظاتی پیش از دستگیری، در هراس از شکنجه و اعتراف های نمایشی خودکشی کرد. همه جانباخته گان، باید اعتراف می کردند که دشمن پرولتاریا، عامل امپریالیسم و ضد انقلاب هستند.

در این عکس تاریخی، تومسکی کارگر در کهنسالی هنوز پیشاپیش است، گویی پیکر خویش را به دوش می کشد و به سختی نگران و در اندیشه است. این یک سرنوشت تاریخی نبود؛ پرهیز از آن شدنی بود. حزب به نام طبقه کارگر، کمیته مرکزی به نام حزب و استالین و دستیارانش، به نام حزب و حزب به جای شوراها، با خودکامگی با حذف فیزیکی کمونیست ها قدرت گرفت.

می‌زند و گاهی اسپارتاکوس‌ها همراه می‌شوند و گاهی کموناردها و گاهی لنین‌ها و چند روزی گاپون‌ها ظاهر می‌شوند. برای لنین شناخت توده‌ها و جنبش‌ها را تنها زمانی می‌توان درک کرد که با آنها در تماس و پیوند ارگانیک و زنده بود.

گاپون کشیش، نزد لنین و نادژدا و یارانشان در همان خانه ماند و شروع به آموزش کمونیسم کرد بی آنکه مغز و ذهنش را از کلیسا و خدای خویش، رهایی دهد. لنین با او آموزش آثار پلخانوف را شروع کرد، اما گاپون، به هدف گیری و اسب سواری دلبستگی بیشتری داشت و آموزش را کنار گذاشت، روحیه‌ی کشیشی و افیون مذهبی او را مسموم ساخته بود. او به روسیه بازگشت، مبارزه کرد، ولی سرانجام به جاسوسی و همکاری با تزار پرداخت و به گنداب فرو غلتید.

بیکاران جنبش عظیم شورایی را در پتروگراد و مسکو و به همراه کارگران شاغل فریاد می‌زدند و منشویک‌ها از فروکش کردن قیام می‌نوشتند و برچیدن سنگرهای خیابانی و تسلیم سلاح و سازش و رفرم را درخواست می‌کردند. بلشویک‌ها به رهبری لنین، به پیش آهنگ طبقه، از حزب انقلابی برای جنگ طبقاتی و مسلح شدن توده‌ها و اعتصاب سراسری رهنمود می‌دادند. لنین در آن روزها بار دیگر به مطالعه عمیق آثار مارکس در باره انقلاب و قیام پرداخت. لنین در این برهه، هر اثری که در باره جنگ پارتیزانی و سنگر و باریگاد و کاربرد سلاح و بمب بود از کتابدار کتابخانه ژنو درخواست می‌کرد و با روسیه و سازمان‌دهندگان جنبش کارگری در تماس بود. لنین در نوشتاری همنمود داد: «آخرین چیزی که احتیاج داریم طرح‌ها، بحث‌ها و صحبت‌ها در باره اعمال کمیته جنگی و حقوق آن است. آنچه ما احتیاج داریم، انرژی خروشان و باز، انرژی است... بیش از شش ماه است در باره بمب صحبت می‌کنند و هنوز حتی یک بمب هم ساخته نشده است. ... بسوی جوانان روی‌آور شوید، آقایان، این تنها راه چاره است و گرنه حرف مرا بشنوید، دیگر دیر خواهد بود ... و شما با مذاکرات، نقشه‌ها، شکل‌ها، طرح‌ها و دستورات عالی «علمی» ولی بدون تشکیلات، خود را تنها خواهید یافت، بدون هیچ کاری برای انجام دادن... به خاطر خدا تمام فورمالیته‌ها [شکل‌گرایی و صوری] و طرح‌ها، تمام آن اعمال، حقوق و امتیازها را به شیطان بسپارید.» (۲)

رساندن سلاح به کارگران را کشیش گاپون به عهده گرفت و به انگلستان رفت. وی، کمک

مخالف در یک حزب را باز می‌گشود. تفاوت و اختلافات سیاسی و استراتژی و برنامه کمونیستی بلشویک‌ها از منشویک‌ها و اس.آرها، نشان می‌داد. این کتاب، در سال ۱۹۰۵ نوشتاری است که خطوط رفرم و انقلاب، موقعیت و نقش طبقه کارگر در این برهه، در روسیه سال‌های ۱۹۰۰ و تبیین از انقلاب دمکراتیک به رهبری طبقه کارگر و خرده‌بورژوازی را روشن می‌سازد. در این برهه، حضور و وزنه‌ی لایه‌های دهقانی در روسیه نیمه آسیایی - نیمه اروپایی است که مفهوم دمکراتیک را به انقلاب می‌افزاید، اما لنین و بلشویک‌های همراه در برابر اس.آرها و منشویک‌ها برای پیشگیری از هرگونه برداشت نادرست و ابهامی، در جابجای این تحلیل، به نقش رهبری کارگران و حزب کارگری و سوسیالیسم پافشاری دارد. برخلاف بینش خرده‌بورژوازی دهقانی که به حفظ و گسترش مالکیت خصوصی می‌انجامد، لنین نه به شعار نادرست «زمین از آن کسی که روی آن کار می‌کند» بلکه به کمیته‌های انقلابی دهقانان فقیر، کمیته‌های کشت اشتراکی و سازماندهی و ضرورت تعاونی‌ها و کئوپراتیوهای بزرگان و بزرگان بی‌زمین (پرولتاریای روستا) و کم زمین تلاش برای برپایی سازمان مستقل پرولتاریای روستا و در آمیختن این پرولتاریا با پرولتاریا شهری و وارد شدن نمایندگان این پرولتاریا به کمیته‌های دهقانی و رهبری حزب سوسیال دمکرات (کارگران) به ویژه تهی دستان روستا پافشاری دارند.

در برهه جنبش شوراها، لنین و کروپسکایا محفیان به روسیه می‌آیند. در پتروگراد و زندگی زیرزمینی، لنین با روزنامه «نوا یا ژیزن» [زندگی نو] به سردبیری شاعر پیشرو، مینسکی و نویسندگی ماکسیم گورکی و همکاری همسرش ماریا آندریفنا و... همکاری می‌کند و آنرا به یک روزنامه حزبی تبدیل می‌سازد. او نوشت که شوراها نمایندگان کارگران، سازمان‌های رزمنده توده‌های انقلابی و در حال انقلاب هستند. لنین در نیمه نخست دسامبر ۱۹۰۵ در کنفرانسی که در «تامرفورس» برگزار شد، از مسلح شدن توده‌ها به رهبری شوراها کارگری و تهی دستان شهر و روستا، سخن گفت. تنها بلشویک‌ها در آن کنفرانس حزبی شرکت داشتند. و قطعنامه‌های کنفرانس، پیرامون سازماندهی قیام مسلحانه دور می‌زدند. بلشویک‌ها از قیام کارگری و اعلام بی طرفی ارتش می‌نوشتند. دبیری کمیته مرکزی در این روزها به عهده ی نادژدا کروپسکایا بود. و میخائیل سرگئی ویچ (وین) ←

های مالی دریافت شده برای خرید سلاح را پرداخت کرد و خود با گذرنامه ساختگی با کشتی (گرافتون) با سلاح‌های خریداری شده، همراه شد. گاپون با پول‌ها و هدایایی که برای پیشبرد مبارزه گرد آمده بود، به روسیه رفت. او برای ملوانان پوتمکین در تلاش بود. کشتی نزدیک به جزیره‌ای که قرار بود سلاح‌ها را تحویل دهند به گل نشست. سلاح به کارگران نرسید و گاپون به ناچار در میان کارگران در حاشیه‌ی شهر پترزبورگ پنهان شد. چنین برنامه ریزی شده بود که اس.آرها برای دریافت و جابجایی سلاح‌ها به بندر بیایند، اما تنها بلشویک‌ها به جزیره آمده بودند و سوسیالیست‌های انقلابی (سوسیالیست رولسیونر-اس. آر) نیامده بودند. انقلاب شکست خورد، رزمناور پوتمکین و ملوانان انقلابی که به کارگران پیوسته بودند و رزمنان را در اختیار داشتند، دستگیر شدند. یکی از ملوانان بلشویک به نام «ماتیو شنکو» که پیش تر در ژنو با لنین مخفیانه رهنمود گرفته بود، توانست بار دیگر به ژنو بگریزد و با گاپون که او نیز به ژنو بازگشته بود دوست شد.

کنگره سوم حزب

کنگره سوم، در روسیه مورد حمله پلیس قرار گرفت و چندین تن، بازداشت شدند. بناچار، برگزاری کنگره در لندن فراخوانده شد و نمایندگان از روسیه و ۴ نماینده از قفقاز شرکت کردند. لنین هنگامیکه از آنها در مورد حق رای پرسید، پاسخ دادند «ما در این باره چیزی ننشیده‌ایم، رفیقانه چهار نفر افرستاده‌اند و می‌توانیم سه نمایندگی داشته باشیم، رای مهم نیست. کنگره مهم است...» منشویک‌ها شرکت نکردند. کنگره با شرکت بلشویک‌ها در لندن برگزار شد. منشویک‌ها به سان بخشی از حزب سوسیال دمکرات روسیه، کنفرانس حزبی خود را برگزار کردند. هنوز تا انشعاب رسمی ۷ سال فاصله داشتند. بین قرارهای کنگره بلشویک‌ها و کنفرانس منشویک‌ها، تفاوت‌های سیاسی طبقاتی برجسته‌ای وجود داشت، لنین در کتاب دوتاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دمکراتیک به این تفاوت‌های کارگری-رفرمیستی می‌پردازد.

«دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک»

دو تاکتیک، کتابی شد که باید دو استراتژی نام می‌گرفت. زیرا که تفاوت در تاکتیک‌ها نبود، اختلاف در استراتژی و برنامه و انقلاب بود. کتاب لنین تفاوت ماهوی دو گرایش

دوران تردید و رکود سیاسی

لنین و نادژدا و همراهان، پس از کنگره اشتوتگارت، به ژنو رفتند. مهاجرت دوم لنین و کروپسکایا آغاز شده بود. از سال ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۱ تزاریسیم و سرمایه‌داری در اروپا چیره شده بود. در این برهه منشویک‌ها بیشتر به بورژوازی لیبرال گرایش یافته بودند و بلشویک‌ها به حزب کمونیست و ثوری و پراتیک سوسیالیستی تمرکز داشتند. تیمماتیس‌ها که خواهان خروج بلشویک‌ها از دوما (پارلمان روسیه) و اتحادیه‌های کارگری بودند و اتزویسم یا تردیدگرایان، با تلاشی جهت آشتی سوسیالیسم و خداسازی و خداجویی که روندی مذهبی-ایدئولوژیک بود نمایان شدند. این ویژگی برهه افت چنیش کارگری است. زیانبار بودن مذهب برای لنین از پانزده سالگی، همانگاه که به کلیسا نرفت آشکار شده بود. برخی از بلشویک‌ها حتی همانند لوناچارسکی، بوگدانف، بازارف، در شمار اتزویست‌ها بودند. آنها به زودی کتاب «مطالعاتی در فلسفه مارکسیسم» نگاشتند و در روسیه پخش شد. این یک تجدید نظر در فلسفه ماتریالیستی بود.

انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ به سختی به کمک تروریسم دولتی در سراسر روسیه فرونشاند. ده‌ها هزار نفر از خیزشگران و کارگران پیشتاز در انقلاب به کار اجباری محکوم شدند، روزنامه‌ها و همایش‌های کارگری ممنوع و سازمان‌های کارگری و دهقانان فقیر و تهی‌دستان شهر و روستا منحل شدند. ارگان‌های نیمه علنی حزب، زیر زمینی شدند. برخی از روشنفکران خرده‌بورژوا، آتھایی که با جنبش توده‌ای و خیزش‌های کارگری همراهی نشان داده بودند، با شکست قیام، دلسرد و بدبین و ناامید شدند. تردیدهای جدی آغاز شد.

بوگدانف، از جمله‌ی نظریه پردازان بازگشت به ماخیسیم، یعنی نوعی ایده‌آلیسم و نفی ماتریالیسم دیالکتیک بود. وی پیشتر کتاب «اصول مفاهیم تاریخی طبیعت» نوشته بود و لنین در سبیری آن را خوانده بود. در سال ۱۹۰۴ لنین در پاسخ به همین دیدگاه بوگدانف که به گرایش بلشویکی نزدیک بود به نوشتارهایی پرداخت. فلسفه نقد اصالت تجربه یا امپیریوکریتیسیسم در اروپا، در اواخر سده ۱۹ آغاز شده و از دو واژه‌ی تجربه (Empirie) و مکتب انتقادی (Kritizism) تشکیل شده است. بنیانگذار

این جهان‌بینی، آوناریوس است و مفهوم امپیریوکریتیسیسم را در

که دوره سیاه استولپینی و اوپاشان سیاه پوش وی (صدهای سیاه)، حاکم شد، بلشویک‌های حزبی به صورت یک حزب مستقل کمونیستی عمل کردند.

در آن روزهای سیاه، لنین ناچار می‌شود به صورت مخفی به «کووکالا» (فنلاند) در یک خانه روستایی که پیشتر مخفی گاه اس. آر‌ها و نارودنیک برای تهیه بمب استفاده می‌شد، برود. فنلاند هنوز ضمیمه روسیه بود، اما پلیس روسیه بنا به قوانین بین‌المللی نمی‌توانست در آنجا دخالت چندانی داشته باشد. سال ۱۹۰۷ هنوز لنین برای پیوند نزدیک با پترزبورگ در کووکالا زندگی می‌کرد و نادژدا کروپسکایا روزانه به پترزبورگ می‌آمد و باز می‌گشت.

پلیس در فنلاند برای دستگیری لنین به تلاش افتاده بود. خانه کووکالا باید ترک می‌شد و لنین به مرکز فنلاند در خانه‌ای نزدیک هلسینکی نقل مکان کرد. وی برای شرکت در کنگره اشتوتگارت آلمان باید راهی استکهلم می‌شد. برای رفتن به استکهلم باید با کشتی یخ شکن به آنجا می‌رفت، اما خطر دستگیری زیاد بود. لنین، سی کیلومتر روی یخ تا جزیره‌ای که بیم دستگیری کمتر بود و می‌توانست سوار کشتی شود، شبانه به همراه دو راهنما به راه می‌افتد. این مسیر، با خطر جانی همراه بود.

ماه دسامبر ۱۹۰۷ لنین با دو «دهقان مست» که برای مبارزه با سرما ناچار به نوشیدن ودکا شده بودند همراه شد و شبانه، در تاریکی دسامبر روی دریای یخ زده راه افتادند. به ناگهان یخ زیر پایشان شکست و هر سه در یخ و آب فرو افتادند، اما به‌گونه‌ای باور نکردنی نجات یافتند. کمی بعد از رسیدن لنین به استکهلم، کروپسکایا به او می‌پیوندد تا از آنجا راهی شرکت در کنگره اشتوتگارت بین‌الملل دوم شوند. آنان در حالی راهی برلین شدند که دستگیری روس‌ها در آلمان آغاز شده بود. در برلین، روزا لوکزامبورگ پذیرای آنها بود. در کنگره اشتوتگارت لنین و روزا یک موضع داشتند. هر دو اعلام کردند که «مبارزه با جنگ از راه صلح ناممکن است، بلکه جایگزینی سوسیالیسم به جای سرمایه‌داری به جنگ پایان می‌دهد.» در همین کنگره و در سال ۱۹۰۷، یعنی ۷ سال پیش از آغاز جنگ جهانی نخست در سال ۱۹۱۴، هشیاری و آگاهی انقلابی لنین و روزا در برابر اپورتونیست‌ها و ناسیونالیست‌ها سبب شد که گرایش انقلابی و کمونیست‌ها در برابر گرایش اپورتونیستی به ویژه در رهبری حزب سوسیال دمکرات آلمان، نمایان شود.

استاین) و «ورا منزنیسکایا» با او همکاری می‌کردند. «ن. کروپسکایا» مسئول محل نشست‌های مخفی، تماس با کمیته‌های محلی و افراد بود. میخائل سرگئی مسئول سازماندهی‌های نظامی و گرفتن رهنمود از «نیکو تخ (ل ب کراسین) بود. سال ۱۹۰۵ در سوم دسامبر، ۸ روزنامه از جمله نوآیزن ممنوعه شدند.

منشویک‌ها با ایسکراء مخالف کردند و خواهان «تحریم» آن شدند. لنین در نامه‌های خود به رهبرانی و ارگان‌های مرکزی هر دو گرایش نوشت «حماقت را بس کنید» و با خود بودن و بحث میان خود دست بردارید. «منتظر نشست برای بوحود آمدن اتحاد کامل در کمیته مرکزی یا در میان عوامل‌اش یک ایده‌آلیسم محض است، دوست عزیز من این یک انجمن ادبی نیست، یک حزب است.» (۳) سخن از قیام مسلحانه بود. در این برهه، پلخانف که کمونیسم را به روسیه معرفی کرد و پدر کمونیسم نام یافته بود، به سانتر گرائید و سپس به منشویک‌ها پیوسته بود. لنین باید به روسیه بازمی‌گشت. به همین هدف به استکهلم (سوئد) رفت و دو هفته برای دریافت مدارک ساختگی در انتظار ماند. لنین، سرانجام توانست مخفیانه به سنت پترزبورگ برود. کروپسکایا پس از پیشبرد مسئولیت‌هایی، ده روز بعد از ژنو به پترزبورگ بازگشت.

قیام کارگری دسامبر ۱۹۰۵ سرکوب شد. کادرها و فعالین حزب دوباره به سازماندهی مخفی و با آمادگی خوبی مخفی شدند. شبکه‌های سازمان‌های مخفی دوباره به هم بافته شدند. لنین و کروپسکایا و رفقای مخفیانه در سن پترزبورگ برای برگزاری کنگره‌ای که «کنگره وحدت» نام گرفت و در استکهلم سوئد برگزار می‌شد در تلاش بودند. در این کنگره، شرکت در انتخابات جدید دوما (پارلمانی که در پی قیام کارگری برای نخستین بار و نوعی مشروطه سلطنتی در دستور کار تزاریسیم قرار گرفت). با عقب نشینی تزار «آزادی و اتحاد عمل» با منشویک‌ها خواست بلشویک‌ها بود. در نهم ما مه ۱۹۰۶ لنین برای نخستین بار در یک همایش توده‌ای در تالار خلق «پانینا» با نام مستعار «ناکارپوف» سخنرانی کرد. یک دمکرات مشروطه خواه رئیس جلسه بود و بلشویک‌هایی که مخفیانه در همایش شرکت کرده بودند با نخستین کلمات سخنران، به پا خاستند و کف زدند. آنان لنین را شناخته بودند.

در پی سرکوب شوراهای سال ۱۹۰۶ است

اختیار بلشویک‌ها می‌گذاشت. کارخانه وی در قیام مسکو در سال ۱۹۰۵ نقش حیاتی ایفا کرد. نیکلای اشمیت در روزهای سرکوب قیام دستگیر و به شکنجه گاه برده شد و پس از شکنجه و در حالیکه توان ایستادن نداشت و همچنان مقاومت می‌کرد. شکنجه گران، او را به کارخانه بردند تا ببیند که پلیس نظم سرمایه، با کارگران چه کرده است. پیکرهای خونین کارگران را به او نشان دادند و سرانجام وی را در زندان کشتند. او کمی پیش از مرگ، در زندان به دوستانش پیام داده بود که تمام دارایی‌هایش را برای مبارزه علیه سرمایه داری و تزاریسم، به بلشویک‌ها واگذار کرده است.

نادژدا می‌نویسد: «خواهر کوچکتر نیکلای، الیزاوتا اشمیت، برآن بود که سهم خود را نیز در اختیار بلشویک‌ها بگذارد. اما از آنجا که هنوز به سن قانونی نرسیده بود، می‌بایست یک ازدواج دروغین انجام پذیرد تا او بتواند اختیار اموالش را در دست بگیرد. او ظاهراً به ازدواج ایگناتیوف که یکی از اعضای گروه نظامی که توانسته بود به زندگی قانونی ادامه دهد، در آمد. و حالا با رضایت شوهرش می‌توانست پولش را به هر مصرفی برساند. در حقیقت الیزاوتا، همسر بلشویک دیگری به نام تاراتووتا (ویکتور) بود. این ازدواج دروغین او را قادر می‌ساخت که اختیار اموالش را به دست گرفته و پول را فوراً در اختیار بلشویک‌ها بگذارد. به همین خاطر ایلیچ با اطمینان خاطر در باره «پرولتری» (روزنامه) و قدرت پرداخت پول به کسانی که برای آن مقاله می‌نویسند و فرستادن خرج سفر نمایندگان به کنگره نوشته بود.

ویکتور تاراتووتا، تابستان به ژنو آمد و در کارهای مالی کمک نمود. او با اختیارات دبیر روابط خارجی کمیته مرکزی، مکاتبه با مراکز خارجی، دبیرخانه را رهبری می‌کرد» (۶)

منابع و زیر نویس‌ها:

۱. نادژدا کروپسکایا، یادها. ترجمه ز. اسعد، چاپ دوم، انتشارات پژواک، تهران ۱۳۶۱.
۲. همان، ص ۱۱۶.
۳. همان، ص ۱۳۱.
۴. و. ای. لنین. مجموعه آثار سال ۱۹۷۷، جلد ۱۵، ص ۳۳.
۵. ن کروپسکایا، یادها صص ۲۰۴-۵، ترجمه ز. اسعد، چاپ دوم، انتشارات پژواک، تهران ۱۳۶۱.
۶. همان، صص ۸۶-۱۸۵.



تنظیم کتاب‌های کاپیتال آخرین همدم و رفیق مارکس و ژنی و النور مارکس، دیگر فعالیت چندانی نداشتند. نادژدا کروپسکایا از روزهای یاد می‌کند که همراه با لنین با دوچرخه به دیدار لافارگ‌ها می‌رفتند و لنین و پل لافارگ در حال قدم زدن به گفتگو می‌پرداختند و کروپسکایا با لورا برای پیاده‌روی به پارک می‌رفتند. کروپسکایا می‌نویسد «هنگامی که برگشیم، ایلیچ با لافارگ در حال بحث در باره فلسفه بودند. لورا در حالیکه به همسرش اشاره می‌کرد گفت: «او به زودی صداقت عقاید فلسفی‌اش را نشان خواهد.»

کروپسکایا در کتاب یادها، می‌افزاید «سپس آنها نگاه عجیبی به یکدیگر انداختند و من تا ۱۹۱۱ که خبر مرگ آندو را شنیدم معنی کلمات و آن نگاه را نفهمیدم. آنها هر دو بدون اعتقاد به وجود خدا خودکشی کردند، زیرا پیر شده بودند و دیگر نیروی مبارزه در وجودشان نمانده بود.» (۵)

در اکتبر ۱۹۱۱ آندو خودکشی کردند. مرگ آنان برای لنین و نادژدا بسیار تراژیک بود. ولادیمیر ایلیچ به نمایندگی از حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه، خطابه‌ای که نوشته بود و اینسا (زن انقلابی و کمونیست) ترجمه کرده بود را خواند و زندگی آندو را برای طبقه کارگر ارزنده و پرحاصل خواند و نامید. هنگام خاکسپاری به احساسی اندوهمند آنها را ستود.

موزورف‌ها و کارگران

موزورف‌ها، در روسیه پیش از انقلاب اکتبر فامیلی میلیونر آن زمان و مالک کارخانه‌ی نساجی بزرگی بودند و تزاریسم آنها را «لانه شیطان» نام نهاده بود. کارخانه‌های لازروف‌ها، ستادهای انقلابی کمیته‌های کارخانه در شرایط انقلابی سال ۱۹۱۷ بودند.

نیکلای اشمیت بیست و سه ساله، خواهر زاده ای موزورف‌ها و «صاحب کارخانه وسایل خانه، در مسکو (منطقه پرزینا) در سال ۱۹۰۵ به جنبش کارگری پیوست و یک بلشویک شد. او برای روزنامه «نویا ژیزن» ماکسیم گورکی، و برای خرید اسلحه، هزینه مالی در

اثری به نام «انتقاد بر تجربه صرف» (۱۸۹۰-۱۸۸۸) نوشت. از مهمترین نمایندگان این نگرش، «ماخ» فیزیکدان و فیلسوف اتریشی بود و از همین زاویه به این مکتب ماخسیم نیز گفته می‌شود. لنین کتاب «ماتریالیسم و امپیریوکریتیسیسم» در نقد این نگرش زمانی ضروری دانست که سرکوب خونین، هراس و تروریسم تزاری بر جامعه حاکم شده بود، خیانت، به خدمت پلیس درآمدن، ترس و تردید و ناامیدی و رویکرد شدید به ایده آلیسم بر فضای سیاسی جامعه روسیه حاکم شده بود. گرایش‌های مذهبی، رویکرد به خداجویی و نوعی پناهگاه جویی «خانقاهی» در میان روشنفکران شدت گرفته بود. امپیریوکریتیسیسم به سوی فلسفه هیوم و برکلی یعنی ایده آلیست‌های ذهنی می‌کوشد که با «تحلیل احساس‌ها» هر نوع خاستگاه فیزیکی و مادی را از مفهوم تجربه بزاید. نمایندگان این مکتب، احساس‌ها را قابل شناخت و استناد می‌شناسند و نه تجربه مادی.

گئورگی پلخانف، نیز علیه تجدید نظر ماخسیم به میدان آمد. و. ای. لنین در نوشتاری تاریخی، «مارکسیسم و رویزیونیسم» در سال ۱۹۰۸ نوشت که پلخانف «تنها مارکسیست در جنبش سوسیال دموکراسی بین‌المللی بود که ابتدال باور نکردنی رویزیونیست‌ها را مورد انتقاد قرار داد.» (۴) نقد پلخانف از ماخسیم، نقادی اساسی نبود. لنین با در نظر گرفتن کمبودهای نقد پلخانف کتاب. پلخانف که در سال ۱۹۰۸ به سانتر یا میانه، بین منشویسم و بلشویسم گرفتار آمده بود نوشتارهایی در نقد ماخسیم و امپیریوکریتیسیسم نوشت. لنین در نقد کمبودهای دیدگاه پلخانف، کتاب «ماتریالیسم و امپیریوکریتیسیسم» را به نگارش درآورد و از هسته مرکزی برداشت فلسفی پلخانف دفاع کرد.

کتاب لنین، در ماه مه ۱۹۰۹ به چاپ رسید. لنین برای یافتن منابع لازم برای کتاب و پیوند بیشتر برای مبارزه، به ناچار از ژنو به پاریس مهاجرت می‌کند و این برهه را «سخت‌ترین شرایط زندگی امان» نام می‌برد.

در پاریس یک مدرسه حزبی برپا کردند و لنین یکی از آموزش دهندگان مدرسه بود. نادژدا و لنین در فرانسه با لورا مارکس (لافارگ) دختر مارکس و همراه مبارزاتی و زندگی وی، پل لافارگ پیوند می‌گیرند. لافارگ، یک رزمنده کمونیست و سال‌ها با انگلس و مارکس و النور و لورا رفاقت داشتند. آنها در «دراوی» در ۲۵ کیلومتری پاریس زندگی می‌کردند و پس از مرگ انگلس، و کار مشترک روی ترجمه و

رقص مرگبار کرونا و اعدام مخفیانه



جانبه ای است که در آن گرفتار آمده است. بدون تردید جمهوری اسلامی با اعدام مخفیانه هدایت عبدالله پور، نه تنها خشم فروخورده مردم مبارز ارومیه و کردستان را بر خواهد انگیزد، بلکه نفرت همه مردم آزادیخواه ایران را هم نصیب خود خواهد ساخت.

در شرایطی که رژیم جمهوری اسلامی حکم جنایتکارانه اعدام هدایت عبدالله پور را مخفیانه به اجرا در آورده است و حاضر نیست پیکر بی جان وی را تحویل خانواده اش بدهد، در حالی که این رژیم جنایتکار حتی حاضر نیست محل دفن او را به اطلاع پدر و مادر و بستگان برساند، در این شرایط پدر و مادر و خانواده و بستگان هدایت عبدالله پور به حمایت و همبستگی بی دریغ مردم مبارز ارومیه و مردم آزادیخواه در کردستان و سراسر ایران نیاز دارند. نباید اجازه داد که رژیم جمهوری اسلامی اعدام زندانی سیاسی هدایت عبدالله پور را به وسیله ای برای تشدید فضای امنیتی در شهرهای کردستان تبدیل کند. نباید گذاشت که رژیم جمهوری اسلامی فضای شکنجه، زندان و اعدام را به بیرون زندان ها انتقال دهد. در شرایطی که در اکثریت کشورهای جهان زیر فشار جنبش آزادیخواهی صدور و اجرای مجازات اعدام برچیده شده است نباید به جمهوری اسلامی اجازه داد که زندانی سیاسی را مخفیانه اعلام و در گور بی نام و نشان دفن کند. باید با اعتراضات یکپارچه و متحدانه خود به این رژیم جنایتکار نشان داد که دوران قتل های عمد دولتی به سر آمده است.

تا زمانیکه که زندانی سیاسی وجود دارد و مجازات اعدام پابرجاست خواست ممنوعیت حکم اعدام و دفاع از آزادی زندانیان سیاسی دفاع از حق همه محرومان این جامعه است تا بتوانند آزادانه اجتماع کنند، اعتصاب کنند، ابراز مخالفت کنند، صفوف خود را متحد و متشکل سازند، بی آنکه اسارت و شکنجه و کشتار در زندان ها، تهدید شان کند.

تردیدی نیست که اعدام مخفیانه هدایت عبدالله پور جزء جدایی ناپذیری از سیاست عمومی تشدید فضای سرکوب برای مقابله با روند رو به گسترش جنبش های اعتراضی در سراسر ایران است، که بقای جمهوری اسلامی را به مخاطره انداخته اند. جمهوری اسلامی از هم اکنون خود را برای دوره پسا کرونا آماده می کند. جمهوری اسلامی از یکسو با بازداشت و زندانی کردن رهبران و سازمان دهندگان اعتصاب های کارگری و اجرای حکم شلاق علیه آنها و شدت عمل در برابر اعتراضات خیابانی و از سوی دیگر با صدور احکام سنگین زندان علیه دستگیر شدگان خیزش آبان و برای زنان آزاده و دانشجویانی که در اعتراضات خیابانی شرکت کرده اند و همچنین با صدور احکام اعدام برای زندانیان سیاسی، می خواهد مردم معترض و جان به لب رسیده ایران را مرعوب سازد. رژیم با این اقدامات می خواهد جلو رشد هرگونه تحرک مبارزاتی را در سراسر ایران و در کردستان که همواره سنگری مهم برای حفظ و نگهداری دستاوردهای مبارزاتی مردم و جنبش های پیشرو اجتماعی در ایران بوده و هست، را بگیرد.

رژیم جمهوری اسلامی در حالی که زیر فشار دولت آمریکا و دیگر قدرت های غربی و رقبای منطقه ای گام به گام از مواضع خود عقب می نشیند و زیر فشار اعتصابات بی وقفه کارگری و جنبش های اعتراضی قدر قدرتی اش در انظار عمومی فرو ریخته است، شمشیر را از رو بسته است. این رژیم می خواهد در اوج درماندگی با تشدید فضای امنیتی و اعدام زندانیان سیاسی قدرت ماشین سرکوبش را به رخ مردمی بکشد که در منگنه همه گیر شدن ویروس کرونا و بیکاری و فقر و گرانی و بی حقوقی های سیاسی و اجتماعی قرار دارند. اجرای مخفیانه حکم اعدام زندانی سیاسی و تشدید فضای سرکوب در ایران، نه نشانه قدرت رژیم اسلامی، بلکه اقدامی از سر ضعف و درماندگی بر متن بحران همه

همه گیری و شیوع گسترده کرونا برای مردم به زهری هراس افکن و کشنده تبدیل شده و برای رژیم جمهوری اسلامی به یک نعمت الهی تا در سایه آن احکام اعدام را مخفیانه به اجرا گذارد و پیکر اعدام شدگان را به دور از چشم عزیزان در گورهای بی نام و نشان دفن کند. سران جمهوری اسلامی مذبحخانه می خواهند افکار عمومی را به انجام این نوع جنایت ها عادت دهند.

بنا به گزارش خبرگزاری هرانا روز چهارشنبه ۲۱ خرداد در پی مراجعه پدر هدایت عبدالله پور، زندانی سیاسی محکوم به اعدام به واحد اجرای احکام دادگستری ارومیه، به وی گفته شده حکم اعدام پسرش بیست روز پیش اجرا شده است. این اعدام در شرایطی انجام شد که اجرای حکم به وکیل وی اطلاع داده نشده بود و به خانواده هدایت عبدالله پور هم ملاقات آخر داده نشد. همین طور پیکر ایشان به خانواده تحویل داده نشد. به پدر هدایت گفته اند که خبری از دیدن جنازه فرزندشان و محل دفن نیست و این طور که اعلام شده در محل نامعلومی به خاک سپرده شده است. هدایت عبدالله پور یکی از متهمان درگیری ناحیه اشونیه در خرداد سال ۹۵ است که پیشتر در دادگاه انقلاب ارومیه ابتدا به اعدام محکوم شده اما در دیوان عالی حکمش نقض شده بود. این زندانی در سال ۹۶ بار دیگر مورد محاکمه قرار گرفت و مجدداً به اعدام محکوم شد. درگیری مذکور بین واحدی از نیروهای حزب دموکرات کردستان ایران و نیروهای سپاه پاسداران در ناحیه اشونیه روی داد که طی آن تعدادی کشته و زخمی شدند. شش نفر دیگر از متهمان این پرونده مجموعاً به ۹۵ سال حبس تعزیری محکوم شدند. عمده افراد محکوم شده در این پرونده از ساکنین روستاهای ناحیه اشونیه بودند که به ظن همکاری با نیروهای اپوزیسیون بازداشت شده بودند. بنا به گفته خانواده های متهمین "یکی از این افراد حتی زمان درگیری در روستا نبوده و برای خرید به شهر رفته بود اما دستگیر شده و به ۱۰ سال حبس محکوم شده است."



اطلاعیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست علیه شلاق سرمایه، علیه نمایش حمایت از کارگر



خواستار محاکمه کسانی باشند که نمایندگانشان را به جرم دفاع از مطالبات کارگران و افشای فساد سرمایه داران زندانی و شکنجه کرده اند. این در حالی است که سرنوشت بقیه مدافعین کارگران هفت تپه و زندانیان سیاسی زندان و شکنجه است و چرخ حاکمیت اسلامی با شکنجه و زندان و اعدام میگردد. نمی توان چهل سال با سرنیزه از منفعت سرمایه دفاع کرد و میلیون ها انسان را با ارباب و شکنجه و زندان وادار به سکوت کرد و حالا از "دلسوزی برای عدالت و کارگر" سخن گفت! آنهم خطاب به میلیون ها بیکار و حاشیه نشین و محروم در کشوری که حداقل دستمزد کفاف حتی چند روز زنده ماندن خانوار کارگری را نمیدهد. مردمانی که حتی حق دفاع از خود و دیگران را ندارند و به این "جرائم" زندانی شده اند. دورانی که میشد پرچم مبارزات مردم کارگر و زحمتکش را مصادره کرد سپری شده است. رای جنبش کارگری و انقلابی سرنگونی جمهوری اسلامی و پایان دادن به حاکمیت سرمایه داری است. کارگران برآند تا این ماشین سرکوب را درهم بکوبند و بر ویرانه های آن جامعه نوین و نظم شورائی کارگری را برپا دارند. اینست معنا و اهداف خیزش های مجدد اعتراضی کارگران. طوفان تازه آغاز شده است، نه زندان نه شکنجه نه گلوله دیگر اثر ندارد!

**سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی!
زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم!**

۱۴ خرداد ۱۳۹۹ - ۳ ژوئن ۲۰۲۰

امضاها:

اتحاد فدائیان کمونیست،

حزب کمونیست ایران،

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست،

سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت)

هسته اقلیت.

جمهوری اسلامی حکم قرون وسطایی شلاق را مرتباً برای کارگران صادر می کند و در روزهای اخیر حکم ۷۴ ضربه شلاق برای رسول طالب مقدم کارگر زحمتکش عضو سندیکای واحد تهران را در اوین اجرا کرد. همزمان قوه قضائیه رژیم که بیشترین احکامش علیه کارگران و آزادیخواهان بوده است، تلاش دارد چهره مدافع کارگر بگیرد و اینجا و آنجا وعده ای میدهد، توهمی می پراکند و غارتگران فاسدی چون اسد بیگی و شرکاء را بشکل فرمال محاکمه میکند. چه کسی نمیداند که رژیم اسلامی از ظرفیت اعتراض توده ای کارگران علیه فقر و فلاکت وحشت کرده است و این سیاست های ظاهراً متناقض واکنش به این دستپاچگی است. چه کسی نمیداند علیرغم اینکه جمهوری اسلامی کارگران را وادار کرد که تحت پاندمی کرونا کار کنند، عملاً سیاست کشتار جمعی در پیش گرفت، هر روز اعتراض و اعتصاب کارگری در جریان است. نبض آبانماه در جامعه میزند و بسرعت موج دوم آن خود را دیکته میکند. وحشت جمهوری اسلامی از این واقعیت است و هر روز از زبان عناصر آن تکرار میشود.

تنها در یکماه گذشته از جمله؛ ما شاهد اعتراض کارگران خدمات شهرداری شاهین شهر، کارگران مناطق ۴ و ۵ و ۶ شهرداری اهواز، کارگران مجتمع کشت و صنعت هفت تپه، کارگران واحد آب، برق و تهویه بندر خمینی، کارگران معادن کرمان، کارگران شرکت معدن کاری امین یار، کارگران کارخانه سیمان لامرد، کارگران بخش خدمات بندر خمینی، کارگران شرکت توریستی همدان و همچنین شاهد اعتراض پرستاران در گیلان و ماهشهر و تهران، دست فروشان شهرستان سیمرخ در استان مازندران، معلمان نهضت سواد آموزی گرگان، اعتراض ساکنان مسکن مهر بردسکن، اعتراض اهالی روستای نصرآباد، تیراندازی مامورن امنیتی رژیم به سمت مردم معترض منطقه "غیزانیه" خواهان آب آشامیدنی و کارگران شهرداری اهواز بودیم. اعتراضاتی که بنا به موقعیت فلاکتبار اقتصادی و سیاست های حکومت برای بی کارسازی و خصوصی سازی، بدون تردید ادامه خواهند داشت و گسترش می یابد

ترفندهای رژیم در مقابل این اعتراضات مدام به ضد خویش تبدیل میشوند. اجرای حکم شلاق در مورد کارگران معترض، تلاش حکومت برای زدن ماسک "عدالت" به چهره خویش و خونریزترین مهره هایش امثال رئیسی را نقش بر آب میکند. آنچه در باره کارگران هفت تپه "بخشودگی" نامیده میشود از زاویه کارگران اعتراف رژیم به جنایتی است که در حق آنان روا شده و به اشکال مختلف ادامه دارد. آنها باید